

نقد و بررسی احوال منسوب به اهلی ترشیزی

طاهره جعفرقلیان*

سید وحید سمنانی**

چکیده

اهلی ترشیزی یکی از شاعرانی است که تصویر او در آینه تذکرها تصویری یک‌آهنگ نیست. در تذکرة‌های نزدیک به زمان حیاتش کوتاه و مختصر درباره زندگی و هنرش قلم زده‌اند و هرچه از زمان مرگ او دورتر می‌شویم، شرح حال او را بیشتر دچار تکرار با قرین افسانه‌سازی می‌بینیم. از همین رو، مرور تذکرها و به‌خصوص منابع نزدیک به زندگی او برای شناخت دقیق تر احوال او اجتناب‌ناپذیر است. در کتاب‌های متأخر نام او را محمدبن یوسف خوانده‌اند و نفیسی و به تبع او حاج سید داوودی معتقدند او پس از افول دولت تیموریان به تبریز رفته و به دربار سلطان یعقوب راه یافته است. ایشان همچنین او را صاحب *ساقی‌نامه* و مترجم *تحفةالسلطان فی مناقب النعمان* دانسته‌اند. اخترخان هوگلی، مدرس تبریزی، نظمی تبریزی و عمرانی چرمگی نیز مدعی شده‌اند که او اصالتاً تبریزی بوده، اما به دلیل اینکه در ترشیز به دنیا آمده به این شهر منسوب شده است. از طرف دیگر، برخی از ارباب تذکره مدعی وجود شاعری به نام اهلی نوایی یا اهلی جغتایی شده‌اند. اهلی نوایی از نظر این تذکره‌نویسان با اهلی ترشیزی معاصر است. بررسی و تحلیل تمام تفاوت‌ها و انحراف‌ها در زندگی اهلی در این مجال نمی‌گنجد، با وجود این، مقاله حاضر بر آن است تا با نقد و بررسی دقیق احوال منسوب به شاعر در تذکرها، شرحی پالایش شده از احوال او به دست آورد. نتایج این تحقیق نشان می‌دهد پژوهشگران متأخر درباره زندگی این شاعر از قبیل زادگاه، نام و... و همچنین کتاب‌هایی که به او منسوب شده، دچار لغزش و اشتباه شده‌اند.

کلیدواژه‌ها: اهلی ترشیزی، زندگی‌نامه، *تحفةالسلطان فی مناقب النعمان*، *ساقی‌نامه*، اهلی نوایی.

* استادیار دانشگاه پیام‌نور farah_tj41@yahoo.com

** کارشناس ارشد دانشگاه پیام‌نور v.semnani@gmail.com

تاریخ دریافت: ۹۵/۶/۲۳ تاریخ پذیرش: ۹۵/۱۱/۲۵

دوفصلنامه زبان و ادبیات فارسی، سال ۲۵، شماره ۸۳، پاییز و زمستان ۱۳۹۶

مقدمه

اهلی ترشیزی از شاعران اواخر قرن نهم و معاصر سلطان حسین بایقرا (م. ۹۱۱ق) است. دیوان غزلیات او حدود پنجاه سال پیش به کوشش شمعون اسرائیلی در هند منتشر شده است و اخیراً نیز مرتضیٰ عمرانی چرمگی تصحیح تازه‌ای از آن ارائه داده است. شرح احوال منعکس‌شده از زندگی این شاعر در تذکرها مفصل نیست، اما هرچه از تاریخ حیات او دور می‌شویم، نقل‌قول‌ها پریشان‌تر می‌شود. اگرچه در مقایسه با بسیاری از شعرای دوره سلطان حسین، ارباب تذکره به اهلی ترشیزی مفصل‌تر پرداخته‌اند، اطلاعات محدودی از اهلی به‌دست ما رسیده است. از همین‌رو، مرور تذکرها و به‌خصوص منابع نزدیک به زندگی او برای شناخت دقیق‌تر احوالش ضروری است. ذکر این نکته لازم است که برای بررسی زندگی شعرا، مراجعه به منابع دست اول کافی است؛ مگر آنکه در منابع متأخر در اطلاعات زندگی شاعر تغییراتی مشاهده شود که دریافت واقعیت را نیازمند تحقیق و بررسی تمام منابع موجود کند. از این‌رو، با توجه به اطلاعات پراکنده، آشفته و گاه نادرستی که دامن‌گیر زندگی و شعر اهلی ترشیزی شده است، ناگزیریم تمام منابع دردسترس را بررسی کنیم. باین‌همه، باید یادآور شد که آنچه در پی می‌آید انعکاس نام و احوال اهلی در تمام منابع نیست. به‌غیر از منابع احتمالی که نگارنده از وجود آنها بی‌اطلاع است، چند تذکره هستند که نام و نشانی از اهلی دارند، اما هیچ‌کدام دردسترس نبوده‌اند؛ کتاب‌هایی مانند تذکره بدایع/لافکار (تألیف ۱۲۳۹ق) از منصف ساروی (شهاب، ۱۳۴۶: ۲۶۰) و مرآت جهان‌نما (تألیف پیش از ۱۲۳۹ق) اثر محمدبقا سهارنپوری (خیام‌پور، ۱۳۶۸: ۱۱۳ و ۱۱۲).

آنچه مایه دریغ است، فقدان تذکره خلاصه/الاشعار قسمت شاعران دوره سلطان حسین بایقرا اثر میرتقی‌الدین کاشانی مربوط به مدخل اهلی ترشیزی است؛ زیرا اگر تقی کاشی به‌شیوه خود و مانند دیگر مدخل‌های کتاب عظیم خویش آن را نگاشته باشد، به‌احتمال زیاد درکنار گزیده‌ای از ابیات اهلی، اطلاعاتی ارزنده و درخور توجه از او نیز به‌دست می‌داد. با وجود این، به‌مدد نوشته‌های اشپرنگر - فهرست‌نویس نسخه‌های کتابخانه پادشاهان اوده هند- گزیده‌ای از آنچه میرتقی درباره اهلی نوشته در دست است که در هیچ تذکره دیگری نیامده است، از همین‌رو اشاره‌های اشپرنگر بسیار مغتنم است. گفتنی است برخی از منابع عصری، مثل تذکره/الشعراى دولت‌شاه سمرقندی، مجمع‌الخواص، مجمع‌الفضلاء، مذکر احباب و بایرنامه مدخلی به اهلی اختصاص نداده‌اند.

متأسفانه، تاکنون پژوهش جامع و درستی درخصوص زندگی و آثار اهل‌ی ترشیزی صورت نگرفته است. بر همین اساس، در این پژوهش بعد از مرور شرح احوال اهل‌ی در مهم‌ترین منابع موجود به تحلیل صحت و سقم انعکاس اطلاعات زندگی او پرداخته و در پی پاسخ به پرسش‌های ذیل برمی‌آییم:

آیا شرح زندگی‌نامه اهل‌ی ترشیزی در منابع اخیر به درستی ذکر شده است؟
 آیا کتاب *تحفة السلطان فی مناقب النعمان و منظومۀ ساقی‌نامه* ترجمه و سروده اهل‌ی شیرازی است؟

کدام یک از تذکرها شرح حال درست و کاملی از شاعر به دست داده است؟
 آیا اهل‌ی نوایی با اهل‌ی ترشیزی معاصر است؟
 این نوشتار پژوهشی (توصیفی-تحلیلی) است و براساس مطالعات کتابخانه‌ای و مطالعه دیوان شاعر و جست‌وجو در تذکرها، معاصر و کهن صورت گرفته است.

۱. مروری بر شرح حال اهل‌ی ترشیزی در منابع موجود

با عنایت به محدودیت فضا، مجال ذکر بسیط منابع وجود ندارد، از همین رو در اینجا به ذکر مهم‌ترین آنها از کهن‌ترین و کامل‌ترین منابع بسنده و تأکید می‌کنیم که در باقی مآخذ چیزی افزون بر مطالب ذکرشده در دیگر منابع دیده نمی‌شود.

مجالس النفائس (۹۹۶ق)

میرعلیشیر نوایی (فانی) در تذکره معروف خود از اهل‌ی ترشیزی نام می‌برد و این نخستین بار است که به نام او در کتابی برمی‌خوریم.
 او در دسته‌بندی تذکره خود، به‌طور ضمنی، به ملاقات با اهل‌ی اشاره می‌کند، اما با وجود این شرح حال او در این کتاب همانند اغلب شاعران دیگر-قرین شرح و بسط نیست و نوایی بعد از اشاره‌ای کوتاه به نام او و روایت چند بیت از اشعارش، از مدخل «اهل‌ی ترشیزی» خارج می‌شود. متن کتاب به ترکی جغتایی است و آنچه علی‌اصغر حکمت تصحیح و گردآوری کرده، درحقیقت دو ترجمه کهن پارسی از آن متن است.
 در ترجمه فخری هروی آمده است:

«از ولایت ترشیز است و طبعش خالی از چاشنی نیست. این مطلع از اوست:

دوش افغان من از چشم ملائک خواب برد خرم من مه را ز طوفان سرشکم آب برد...»
(علیشیر نوایی، ۱۳۶۳: ۸۰)

ترجمه دیگری نیز که از احوال اهلی در این تذکره آمده است، چیزی افزون بر ترجمه پیشین ندارد (همان، ۲۵۱).

تحفه سامی (۹۵۷)

«نخستین تذکره‌نویسی که ترجمه نسبتاً کاملی از مولانا اهلی به قلم آورده شاهزاده دانشمند سام میرزا صفوی است و دیگران همه از او اقتباس کرده‌اند» (گلچین معانی، ۱۳۴۰: ۱۰). سام میرزا نیز مانند علیشیر نوایی او را اهل ترشیز معرفی کرده و شیرینی اشعار و حلاوت گفتار او را ستوده است.

روایت سام میرزا از سودای عاشقانه اهلی، کهن‌ترین روایت از زندگی خصوصی اوست. با مرور دیگر تذکره‌ها درمی‌یابیم که پس از تحفه سامی، تقریباً تمام ارباب تذکره، هرگاه به اسم اهلی رسیده‌اند، تا حدود زیادی به واگویی و تکرار حرف‌های سام میرزا پرداخته‌اند. سام میرزا با تأکید بر درگذشت و تعیین مدفن شاعر در تبریز، از ذکر سال مرگ او عبور می‌کند:

از اهالی ترشیز است. در شیرینی گفتار و حلاوت گفتار شکرریز. همواره قدم در کوی عاشقی داشت و اندیشه به ملاقات گلرخان می‌گماشت تا سلطان عشق بر او دست یافته در خراسان از مهر روی فریدون میرزا از پای درافتاد و مجنون‌آسا موی ژولیده بر سر گذاشته، داد عاشقی داد و در این باب گوید:

موی ژولیده که بر سر، من ابرتر دارم سایه دولت عشق است که دربردارم

آخر شاهزاده، آن وفاکیش را پیش خویش طلب داشته، مرهم لطفی بر جگر ریش وی می‌نهد. روزی به باغی فرموده سلطان، بخت نام غلام سیاهی بر در باغ گذاشت که کس آنجا نگذرد. مولانا به امید دیدار به در باغ شتافته، موکل مذکور مانع دخول شد. بدیهه غزلی که این دو بیت از آن است:

دو چشمم فرش آن منزل که سازی جلوه‌گاه آنجا به هر جا پا نهی خواهم که گردم خاک راه آنجا
چه خوش بزمی‌ست رنگین صحبت جانان، چه سود اما که نتوان شد سفید از شومی بخت سیاه آنجا

گفته و کاغذ در میان سیبی تعبیه کرده از مجری آب به اندرون فرستاد. بعد از اطلاع، میرزا او را طلب داشته، در لطف به رویش گشاده. بعد از انقراض دولت آن دودمان به تبریز آمد. چون در کمان‌داری صاحب قبضه بود جوانان آنجا [او را] از یکدیگر می‌ربودند. آخر از غایت شکستگی و پیری گوشه‌گیر گشته، هم در آنجا رخت زندگانی به خانه جاویدانی کشید. این غزل و چند مطلع از اوست... (سام میرزا، ۱۳۸۹: ۱۶۰).

هفت/اقلیم (۹۹۶-۱۰۰۲ق)

امین احمد رازی در تذکره خود بسیار کوتاه به اهل‌ی پرداخته و در سطور موجزی که به او اختصاص داده است، هیچ مطلب تازه‌ای به دست نمی‌دهد:

اگرچه از مردمان آن دیار [ترشیز] بوده، اما همواره قدم در کوی عاشقی برداشته و پیوسته اندیشه بر ملاقات صنوبرقدان جفایبشه می‌گماشته. تا به تدریج سلطان عشق بر ولایت اختیارش دست‌یافته از مهر روی فریدون میرزا بن‌سلطان حسین میرزا از پای دریافتاد و مجنون‌آسا پرده ناموس برداشته، داد عاشقی داد (رازی، ۱۳۸۹: ۸۴۶).

سَلَم السماوات (حوالی ۱۰۰۰ ق)

«مولانا اهل‌ی خراسانی، با شیرازی معاصر بوده و هر دو در یک بحر و قافیه انشای نظم نموده‌اند...» (انصاری کازرونی، ۱۳۶۸: ۳۰۸).

داوری شیرازی بعدها در مرآت الفصاحه در مدخل اهل‌ی شیرازی به اهل‌ی ترشیزی نیز اشاره کرده و مطالبش را تحت‌تأثیر نوشته‌های کازرونی سامان داده است (شیخ مفید، ۱۳۷۱: ۷۷).

خیرالبیان (۱۰۱۶ق)

یکی از مهم‌ترین منابعی که بهاری سیستمی در ترتیب‌دادن این تذکره فراوان از آن بهره برده، تحفه سامی است و مؤلف در مورد اهل‌ی چکیده‌ای از تحفه سامی آورده است (بهاری سیستمی، ۲۱۲).

عرفات‌العاشقین و عرصات‌العارفین (۱۰۲۲-۱۰۲۵ق)

عرفه اهل‌ی در عرفات مفصل‌ترین روایتی است که از او در تمام تذکره‌ها آمده و صرف‌نظر از تکرار داستان عاشقانه اهل‌ی و فریدون‌میرزا، حاوی نکات تازه‌ای است. او از اهل‌ی با تعبیر «مشاهیر شعرا و ندمای زمان» نام می‌برد و پختگی اشعار و نظم‌ش را می‌ستاید. نکته مهمی که اوحدی به آن اشاره می‌کند علاقه و اعتقاد شعرا و ادبای زمان به اهل‌ی است. به گفته او:

در میان شعرای خراسان منفرد و نمایان بوده و طبایع وی، جمیع شعرا و فضلا را اعتقاد و اعتماد مالاکلام است، پایه قصور نظم‌ش رفیع، قله طبایع طبعش منبع است» (اوحدی، ۱۳۸۹: ۵۱۹).

در کنار این تعریف‌ها که راوی اعتبار اهل‌ی نزد ادبای آن زمان است اوحدی جانب انصاف را رعایت می‌کند و ضمن اشاره به هم‌نامی او با شاعر شیرازی، این تصادف را از دلایل کم‌فروغی نام اهل‌ی ترشیزی برمی‌شمرد:

شاعر عالی‌فطرت، فاضل روشن‌طبیعت، نکته‌سنج، بزم معانی، مولانا اهل‌ی خراسانی، از مشاهیر شعرا و ندمای زمان میرزا ابوالقاسم. اثمار نظم‌ش در کمال پختگی و مزه است و نقود بیان‌ش در غایت کامل‌عیاری و درستی. در میان شعرای خراسان منفرد و نمایان بوده و به طبع وی، جمیع شعرا و فضلا را اعتقاد تام و اعتماد مالاکلام است. پایه قصور نظم‌ش رفیع، قلّه جبال طبعش منبع است، غایتش به مشارکت اسمی اهل‌ی شیرازی که کلامش مرتبه اعجاز دارد، سحر بیان وی اندک پست گشته و الا از استادان مقرر و شعرای مشهور است. مناجات او به‌غایت مشهور و مؤثر افتاده و به‌طرز خود خوب گفته. اسپس تلخیصی از ماجرای باغ و بخت را نقل می‌کند... دیوانش سه‌هزار بیت به نظر رسیده» (همان).

اوحدی تنها کسی است که به شهرت *مناجات‌نامه* اهل‌ی اشاره کرده است.

سفینه خوشگو (۱۱۳۷-۱۱۴۷ق)

اعتبار این کتاب بیشتر به مطالبش درباره معاصران بازمی‌گردد. این کتاب معروف ترکیبی است از تذکرها و کتاب‌های دیگری که به نوعی به زندگی شعرا مربوط می‌شود؛ «ولی چون خوشگو» اهل تتبع نبوده و مطالعات عمیقی در این باب نداشته، در مورد شعرای سلف مرتکب اشتباهات بسیار شده است؛ از جمله آنکه در ترجمه اهل‌ی شیرازی، شرح حال اهل‌ی ترشیزی را هم داخل کرده و از این دو، یک شاعر ساخته است» (گلچین معانی، ۱۳۶۳: ۷۱۹).

معجونی که خوشگو از ترکیب این دو شاعر ساخته درخور اعتنا نیست. در رد این لغزش‌ها همین بس که در ابتدای ترجمه اهل‌ی شیرازی می‌گوید: «از اهالی ترشیز است، اما به شیرازی مشهور شده» (خوشگو، ۱۳۸۹: ۵۱). او در ادامه، ماجرای باغ و بخت را آورده و پس از ذکر سه بیت از اهل‌ی ترشیزی، او را مقلد سلمان ساوجی برشمرده است. خوشگو در کتاب خود از اهل‌ی نوایی نیز نام برده است.

مجمع‌النفایس (۱۱۶۴ق)

این کتاب از سراج‌الدین علیخان آرزوست و اهمیت آن به ترجمه احوال معاصران است. آرزو ستایش کلام اهل‌ی را از *عرفات/عاشقین* برداشته است، اما بی‌آنکه اشاره‌ای به تذکره *ریاض‌الشعرا* داشته باشد، هوشمندانه، ضمن اشاره به ماجرای باغ و بخت و نام‌بردن از مؤمن‌میرزا و فریدون‌میرزا، بر روایت صحیح انگشت می‌گذارد:

مولانا اهل‌ی خراسانی، شاعر زبردست خوب‌گو است. جمیع اهل سخن را بر او اعتقاد تمام و اعتماد مالاکلام است. در عهد حسین بایقرا بوده و عاشق مؤمن‌میرزا پسر پادشاه مذکور. تا زمان شاه اسماعیل زنده بود و اهل ولایت ترشیز است که وطن مولانا ظهوری است و بعضی

عاشق فریدون حسین‌میرزا، پسر سلطان حسین بایقرا گفته‌اند و همین اقوی است (علی‌خان آرزو، ۱۳۸۳: ۸۱ و ۸۰).

نشر عشق (۱۲۲۴-۱۲۳۳ق)

این تذکره «شرح احوال و گزیده اشعار عاشقانه هزار و چهارصد و هشتاد شاعر پارسی‌گو» است (گلچین معانی، ۱۳۶۳: ۳۵۷). حسین‌قلی‌خان عظیم‌آبادی ترجمه اهل‌ی را با تغییری جزئی، از ریاض‌الشعر/رونویسی کرده است (عظیم‌آبادی، ۱۳۹۱: ۷۰).

حاج‌سیدجواد، مصحح این تذکره، به اشتباه مرسوم، در تعلیقات این تذکره نام اهل‌ی را «یوسف‌بن محمد بن اهل‌ی ترشیزی» برمی‌شمرد. با وجود این، او نخستین کسی است که با دقتی شدن روی تذکره‌ها، به مطالب منسوب درباره اهل‌ی تردید کرده است. او بی‌آنکه در انتساب کتاب *تحفه السلطان فی مناقب النعمان* شک کند، وفات او را در سال ۹۳۴ق بعید دانسته است (همان، ۱۸۷۶).

آفتاب عالم‌تاب (۱۲۳۸-۱۲۶۹ق)

این تذکره -که می‌توان آن را محصول رواج تذکره‌نویسی در هند دانست- در اواخر دوران رواج زبان پارسی در هند تألیف و اخیراً منتشر شده است. پیشتر از این، در فهرست‌ها نشانی از نسخه‌های این کتاب نبوده است (گلچین معانی، ۱۳۶۳: ۱۷). در این تذکره قاضی محمدصادق‌خان اختر هوگلی «تراجم چهارهزار و دویست و شصت و چهار شاعر قدیم و جدید» (همان، ۱۸) را گرد آورده و در دوجا به اهل‌ی پرداخته است: «اهل‌ی ترشیزی به عهد اهل‌ی شیرازی علم‌افراز عرصه شاعری گردیده و دیوانش هزار بیت به نظر رسیده...» (اختر هوگلی، ۱۳۹۲: ۲۸۵). در مدخل دیگر، محمدصادق‌خان، مفصل‌تر به اهل‌ی خراسانی می‌پردازد. از آنجاکه نگاه نویسنده انتقادی است، تمام آنچه را گفته است نقل می‌کنیم.

اهل‌ی خراسانی از مشاهیر شعرای خراسان بود در شعر و شاعری. اصلش از تبریز است و در خراسان اقامت اختیار کرده بوده و ماجرای عشق و عاشقی او با سلطان فریدون حسین‌میرزا ابن حسین‌میرزا در «معابد حیدریه» مؤلفه راقم حروف سمت تسوید یافته. بعضی ارباب تذکره اشعار اهل‌ی ترشیزی را به نام اهل‌ی خراسانی نوشته‌اند و از اهل‌ی ترشیزی تا اهل‌ی خراسانی فرق نکرده‌اند. باز در سبب این است که ترشیز قصبه‌ای است از خراسان، اما اهل‌ی خراسانی متولد خراسان نیست؛ از اهالی تبریز است و بعد از کسب کمال، در شهر خراسان آمده اقامت

گرفته سرآمد شاعران آن بلده گردیده. پس میان اهلی ترشیزی و خراسانی فرقی نگرفتن از کمی تحقیق است و طرفه این است که میرزا لطف‌علی بیگ‌آذر هم در *آتشکده* خود صرف اهلی ترشیزی را یاد کرده و نام اهلی شیرازی و اهلی خراسانی را ننوشته، سلطان حسین در آن وقت ساده‌رو نبود که کسی بر او عاشق می‌شد. این ماجرا برای فریدون حسین میرزا پسر ممدوح و اهلی خراسانی است. *هكذا فی علمی. والله اعلم بالصواب* (همان، ۲۸۶).

این نخستین بار است که صاحب تذکره‌ای، بین اهلی ترشیزی و اهلی خراسانی تفاوتی قائل شده است. شاید او در هنگام تألیف این قسمت، دو دیوان در دست داشته است که یکی موسوم به اهلی خراسانی بوده و دیگری اهلی ترشیزی؛ باین حال، بعید است که در آن دو دیوان با ابیات مختصر اهلی مکرر نشده باشد. شکی وجود ندارد که ادعای او درخصوص تفاوت این دو نام با یکدیگر مردود است. در هر صورت، ابیاتی که او ذیل هر کدام از مدخل‌ها آورده همگی از یک شاعر است.

خرده‌ای که اختر بر آذر گرفته به جاست. نکته درخور تأمل دیگر این کتاب انتساب اهلی به تبریز است که نخستین بار در اینجا به آن برمی‌خوریم. بعید است صادق خان هنگام تألیف در هند- از خودش این مطلب را ساخته باشد؛ زیرا این موضوع سال‌ها بعد در *ریحانة الادب* و *دویست سخنور* نیز آمده است. پذیرفتنی نیست که مؤلفان این آثار هنگام تألیف - در ایران- این نسخه را پیش‌رو داشته باشند؛ زیرا همان‌طور که گفته شد، از این نسخه در هیچ‌کجا نشانی نبوده و یگانه نسخه آن نیز به خط مؤلف در هند موجود بوده است. شاید مؤلفان این دو کتاب به منبع مشترکی نظر داشته‌اند، منبعی که تا امروز به آن دست نیافته‌ایم.

مجمع‌الفصحا (۱۲۸۴ق)

رضاقلی خان هدایت در این کتاب مفصل، دچار لغزش‌های فراوانی شده است و خلاصه کلام در اعتماد به سخنان او باید محتاط بود (فخرالزمانی قزوینی، ۱۳۶۷: ۵۳۶). او در شرح حال اهلی نیز مرتکب خطا شده و نام اهلی را به اشتباه آهی نوشته است:

«از شعرای صافی‌اندیشه عاشق‌پیشه بوده و به واسطه عشق‌بازی با صاحبان جمال خاصه سلطان حسین میرزا اعتباری یافته، آخر الامر در تبریز درگذشت» (هدایت، ۱۳۸۲: ۵).

این مسئله سبب‌شده تا ادوارد براون از قلم‌افتادن نام اهلی را در *مجمع‌الفصحا* یادآور شود (براون، ۱۳۳۵: ۱۷۸). هدایت جز همین اشتباه، در دو سطری که قلم زده است، هیچ حرف تازه‌ای ندارد.

نتایج/افکار (۱۲۸۱ق)

قدرت‌الله گوپاموی نیز مثل دیگر تذکره‌نویسان متأخر راهی را رفته است که دیگران پیش از او پیموده‌اند. او در معرفی اهل‌ی حرف تازه‌ای ندارد. سخنان او به قدری کلی است که می‌توان آنها را در مدخل دیگر شاعران این تذکره نیز یافت: «باغبان گلستان رنگین بیانی، سرآمد اهل کمال، اهل‌ی خراسانی که متانت الفاظ از افکار دلپذیرش پیدا و سلامت معانی از اشعار بی‌نظیرش هویدا، صاحب طبع تیز بوده و کلامش دردانگیز. آخر کار در سنهٔ تسعمائه یا اوایل الف در تبریز باد فنا غبار هستی‌اش در ربود» (قدرت‌الله، ۱۳۹۱: ۵۷).

فهرست کتابخانهٔ پادشاهان اوده (۱۸۵۲م)

بنای پژوهشگران در این تحقیق نقل و بررسی مندرجات فهرست‌های نسخ‌خطی نبوده است؛ زیرا اغلب آنها از روی یکدیگر نوشته شده و غالباً با تحقیق و تدقیق همراه نبوده‌اند. اما، به دلیل دسترسی اشپرنگر به نسخهٔ مفقودشدهٔ خلاصهٔ/الاشعار، ذکر چکیده‌ای از مطالب این کتاب لازم و مفید می‌نماید؛ چون نخستین‌بار در آن منبع است که به مطالب ذیل برمی‌خوریم. با وجود متأخر بودن این کتاب، مطالب دست‌اولی در آن به چشم می‌خورد که به اعتقاد نگارندگان، محصول دراختیارداشتن خلاصهٔ/الاشعار بوده است. چکیده‌ای از آن مطالب را مرور می‌کنیم:

اهلی ابتدا به هرات آمد و با کتابت برای دباغ‌ها و کفاش‌ها امورات خود را می‌گذراند. نظر به توجه خواجه عبدالحی زرگر به سمت ناظر ضرابخانه منسوب شد. با توجه به علاقه‌ای که به فریدون‌میرزا داشت -کسی که حمایت‌های زیادی از او کرده بود- او اجازهٔ ورود به باغی را خواستار شد که غلام سیاهی به نام سلطان‌بخت بر در آن گمارده شده بود... [ماجرای باغ و بخت]. بعد از سقوط خاندان سلطان‌حسین (۹۱۱ق) او به مشهد رفت، جایی که در آنجا یک مثنوی در مدح امامان نوشت و از آنجا به کاشان رفت، درحالی که بسیار فقیر شده بود و با آن وجود مناعت طبع داشت. درنهایت، به تبریز رسید و با آموزش تیراندازی امورات خود را می‌گذراند. وی در سال ۹۳۴ در تبریز درگذشت و خلیل‌الله زرگر تاریخ وفات او را این مصراع یافت: «اهلی بمرد نام نکویش بماند و بس». اشعار عاشقانهٔ او آمیخته‌شده با احساسات قلبی اوست. تقی کاشانی دیوانی از او دیده که سه‌هزار بیت بوده است. اهل‌ی خراسانی را نباید با اهل‌ی تورانی اشتباه گرفت؛ زیرا اهل‌ی تورانی نجیب‌زاده‌ای از خاندان

جغتایی بود که شخصیتی بی‌بندوبار داشت که به دربار سلطان حسین میرزا رفت‌وآمد داشت و در سال ۹۰۱ یا ۹۰۲ فوت شده است (اشپرنگر، ۱۸۵۴: ۳۱۹ و ۳۲۰). همان‌طور که گفته شد، در این کتاب چند نکته تازه وجود دارد:

(الف) اشاره به چگونگی گذراندن امور و شغل اهلی؛

(ب) سفر به مشهد و سرودن مثنوی در جوار آن؛

(ج) اشاره به تاریخ درگذشت شاعر و ذکر ماده تاریخ آن.

تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان پارسی (۱۳۱۱-۱۳۴۴ش)

سعید نفیسی در این کتاب، در دو بخش به اهلی ترشیزی پرداخته است:

اهلی ترشیزی خراسانی- نامش یوسف‌بن‌محمد بن‌شهاب- و از مردم ترشیز بود و در جوانی شاعری آغاز کرد و نخست از مداحان شاهرخ بوده و تا زمان سلطان حسین نیز می‌زیسته و در این زمان عاشق فریدون میرزا شده است. اهلی ترشیزی که قسمتی از پایان عمر او با آغاز عمر اهلی شیرازی، شاعر معروف قرن دهم، مقارن بوده و به همین سبب گاهی با یکدیگر مشتبه شده‌اند. از غزل‌سرایان قرن نهم... و دیوان غزلیاتش شامل ۵۰۰ بیت است (نفیسی، ۱۳۴۴: ۴۴۰ و ۴۴۱).

در همان نگاه اول، گردآوری شتاب‌زده و غیرعلمی این کتاب به چشم می‌آید؛ چنان‌که مؤلف به برخی از شاعران در دو بخش پرداخته و در هرکدام شرحی متفاوت ارائه کرده است. ادعای او نیز در تصحیح و ارائه اطلاعات تازه درباره شاعران و نویسندگانی که دوبار نامشان در کتاب آمده صحیح نیست؛ «زیرا دوباره‌نویسی نفیسی هیچ سودی جز افزایش حجم کتاب ندارد و اغلب تنها بر میزان اشتباهات افزوده است» (گلچین معانی، ۱۳۶۳: ۵۵۵)؛ مثل مواردی که در ترجمه اهلی ترشیزی مکرر است و عرصه افزایش اشتباهات:

... سرانجام پس از برچیده‌شدن دستگاه تیموریان، او هم به تبریز و به دربار سلطان یعقوب رفت و چون در کمانداری زبردست بود، کارش بالا گرفت و در آنجا به سال ۹۳۴ درگذشت. اهلی ترشیزی شاعری زبردست بوده و ۳۵۰۰ بیت غزلیات سوزناک و شورانگیز دارد و همیشه اشعار وی را بر شعر اهلی شیرازی ترجیح داده‌اند (نفیسی، ۱۳۴۴: ۴۴۱).

در تأیید اینکه پس از سکونت در تبریز راهی به دربار یافته باشد، هیچ سندی در دست نیست و نفیسی نخستین کسی است که این موضوع را مطرح می‌کند. به‌هرحال، در ابیاتی از دیوان او، که نشان از سالخوردگی شاعر دارد، نام و نشانی از سلطان یعقوب و دربار او نیامده است. نکته درخور توجه در این روایت نفیسی، تناقض آشکار آن است. او با توجه به آنچه در تذکره‌ها آمده معتقد است که اهلی پس از زوال تیموریان به تبریز رفته است.

همان‌طور که قبلاً هم اشاره کردیم، با مرگ سلطان حسین بایقرا در سال ۹۱۱ ق رسماً حکومت تیموریان به پایان خود رسید؛ هرچند تا مدتی بعد از او بدیع‌الزمان میرزا با ضعف و تردید نام سلطان این سلسله را یدک می‌کشید. درهرحال، انقراض دولت تیموریه به ۹۱۱ و ۹۱۲ ق برمی‌گردد، در صورتی‌که نفیسی مدعی است اهل‌ی پس از زوال تیموریان به دربار یعقوب راه یافته است. این درحالی است که یعقوب - پادشاه قدرتمند آق قویونلو- تا ۸۹۶ زنده بوده و از نظرگاه تاریخی، این سلسله در عهد سلطان مراد فرزند یعقوب به سال ۹۰۷ ق پس از ورود شاه اسماعیل صفوی به تبریز منقرض شده است.

مرجع نفیسی برای تعیین تعداد ابیات دیوان او نیز معلوم نیست و گذشته از تمام این اشتباهات، که دریافت آنها به تأمل و تعمق بیشتری نیاز دارد، سطح شاعری اهل‌ی شیرازی و اهل‌ی ترشیزی آن‌قدر آشکار است که ارباب تذکره به آن اشاره کرده‌اند و اغلب درکنار ارج نهادن به شعر اهل‌ی ترشیزی، بر محور عدالت قلم زده و شعر او را فروتر از شعر اهل‌ی شیرازی قرار داده‌اند. این اشتباه نفیسی عجیب‌ترین اشتباهی است که در این زمینه از او سرزده است. اعتماد به این گفته‌ها در قالب اعتبار نام نفیسی، باعث تکرار آنها در کتاب‌های دیگر شده و مجموعه‌ای از این اشتباهات سبب شده تا شرح حال پریشان و غیرواقعی اهل‌ی در دیگر کتاب‌ها، نوشته‌ها و پایگاه‌های اینترنتی و حتی مقالات علمی (واردی، ۱۳۸۴) منعکس شود.

قاموس‌الاعلام (۱۸۹۹م)

این کتاب به زبان ترکی نوشته شده و تاکنون به فارسی ترجمه نشده است. در *ریحانة‌الادب* به نقل از *قاموس‌الاعلام* آمده: «اهل تبریز است و چون در ترشیز به دنیا آمده به خراسانی مشهور گشته است» (مدرس، ۱۳۶۹: ۲۰۹ و ۲۰۸). با وجود این، در اصل کتاب نه تنها اشاره‌ای به تبریزی‌بودن اهل‌ی ندارد، بلکه به‌صراحت او را جغتایی‌الاصل برمی‌شمارد: «جغتایی‌الاصل اولوب، تورانی عنوانیله دخی معروفدر» (سامی، ۱۸۹۹: ۱۱۱۳).

دویست سخنور (۱۳۸۶ق)

شاید نظامی تبریزی از آخرین کسانی باشد که به‌صورت جدی در ادبیات پارسی به ساختن ماده‌تاریخ دست زده است. او در تلاش خود - که کمتر دیده شده و درباره‌اش سخن گفته‌اند- مجموعه‌ای از تاریخ وفات شعرا را گردآورده و برای هرکدام ماده‌تاریخی ساخته

است. اگر نظم‌ی ساخت ماده‌تاریخ‌ها را با تحقیق و مطالعه توأم می‌کرد، مطمئناً محققان نگاه خریدارانه‌تری به آن می‌انداختند و زحمت او کم‌ارج و بی‌اجر نمی‌ماند:

نازم به نام نامی اهلی که از هنر در عصر خویش از همه مشهورتر شده
 شعرش میان اهل سخن گشته داستان فضلش میان اهل فضیلت سمر شده
 نظم‌ی رقم زد از پی تاریخ رحلتش اهلی از این جهان به دیاری دگر شده
 (۹۳۴ق)

از شاعران دربار سلطان حسین بایقرا و از جمله گویندگانی است که همواره در کانون توجه امیرعلیشیر نوایی بود. این شاعر به‌عنوان تورانی و خراسانی نیز معروف است. خانواده‌اش از مردم تبریز بوده‌اند، ولی چون ولادت او در قصبه ترشیز اتفاق افتاده به ترشیزی معروف است. اهلی طبعی لطیف و ذوقی سلیم داشت و به سبک هندی شعر می‌سرود... به نوشته بعضی تذکره‌نویسان به فریدون میرزا پسر سلطان حسین میرزا تعلق خاطر پیدا کرد و سرانجام کارش به جنون کشید... (نظمی، ۱۳۶۳: ۴۶).

تاریخ ادبیات در ایران (۱۳۳۴ ش)

اگرچه این کتاب نیز مانند اغلب کتاب‌های ادبی-تاریخی، از اشکال خالی نیست، وسعت اطلاعات و روش کار ذبیح‌الله صفا سبب شده است تا این اثر از معروف‌ترین و معتبرترین کتاب‌های تاریخ ادبیات زبان پارسی باشد.

با وجود عمق کار و وسواس علمی مؤلف در شرح زندگی شعرا، «تاریخ ادبیات در ایران، تا مجلد چهارم همراه بوده است با تحقیق و جست‌وجو، اما از مجلد چهارم به بعد ضعف و فتور آن آشکار شده است» (نثاری، ۱۳۷۷: سی‌ویک).

صفا در زندگی و شعر شاعران سده نهم و دهم کمتر دقیق شده و به‌دلیل کثرت شعرای این عهد، مراجعان را به کتاب *تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان پارسی* ارجاع داده و به این دست‌آویز از دقیق‌شدن در زندگی این شاعران تن می‌زند. تأیید کتاب نفیسی با عباراتی پررنگ‌ولعاب نشان می‌دهد که او کمتر از شاعران سبک خراسانی، سبک عراقی و حتی سبک هندی بر شاعران قرن نهم اشراف داشته یا دست‌کم علاقه زیادی به شاعران این دوره نشان نداده است. به‌هرصورت، او نیز به‌تبعیت از نفیسی اهلی را صاحب *ساقی‌نامه* دانسته و ترجمه کتاب *تحفة السلطان فی مناقب النعمان* را به او نسبت داده است (صفا، ۱۳۶۸: ۴۵۴).

جز اینها، کتاب‌های دیگر نیز سطوری را به اهلی اختصاص داده‌اند. ذکر و نقد همه آنها کار را به درازا می‌کشد و بدتر اینکه چون غالب این کتاب‌ها از روی هم نوشته شده‌اند، تکرار مکررات و مایه سردرگمی‌اند. این کتاب‌ها عبارت‌اند از: *خلاصه‌الاخبار* (۹۰۴-۹۰۵ق)

(خواندمیر، ۱۳۷۲: ۲۳۲)، خرابات (۱۰۱۰-۱۰۲۵ ق) (ناشناس، خطی ملک: ۲)، نظم‌گزیده (۱۰۳۶ ق) (ناظم تبریزی، ۱۳۸۸: ۱۷)، لب‌اللباب (۱۰۹۷ ق) (قاجار گنج‌های، خطی: ۱۶۴)، روز روشن (۱۲۹۷ ق) (صبا، ۱۳۴۳: ۹۴ و ۹۳)، ریاض‌الشعرا (۱۱۶۱-۱۱۶۰ ق) (واله داغستانی، ۱۳۹۱: ۸۸)، منتخب‌اللطائف (۱۱۹۰ ق) (ایمان، ۱۳۴۹: ۴۴-۴۳)، آتشکده (۱۱۷۴-۱۱۹۳ ق) (آذر، ۱۳۳۶: ۲۶۵)، خلاصه‌الافکار (۱۲۰۷-۱۲۰۵) (ابوطالب تبریزی، خطی: ۵۲)، ریاض‌الجنه (۱۲۱۶ ق) (حسینی زنوزی، خطی: ۱۵۲)، صف‌ابر/اهیم (۱۲۲۶ ق)، (ابراهیم‌خان خلیل، خطی: ۳۳۸)، و تاریخ ادبی ایران (براون، ۱۳۳۵: ۱۷۳ و ۱۷۴).
از میان کتاب‌های متأخر نیز می‌توان به کتاب ریحانة‌الادب اشاره کرد که در طرفه اشتباهی - همانند تذکره آفتاب عالم‌تاب- از اهل‌ی ترشیزی و اهل‌ی خراسانی دو شخصیت ساخته است (مدرس، ۱۳۶۹: ۲۰۸-۲۰۹). گلزار ادب هم بدون هیچ پشتوانه‌ای تعداد ابیات دیوان اهل‌ی را تا «بیست‌هزار شعر» بالا برده است (هدایت، ۱۳۵۳: ۱۷۵ و ۱۷۶). مرور فرهنگ ادبیات فارسی نیز حاصلی جز تکرار گذشته ندارد (خانلری، ۱۳۶۶: ۷۷). در تاریخ ادبیات ایران (سبحانی، ۱۳۸۶: ۳۳۵) و فهرستواره تاریخ ادبیات ایران (دزفولیان، ۱۳۹۰: ۲۱۲) نیز اهل‌ی را صاحب ساقی‌نامه و تحفه‌السلطان فی مناقب‌النعمان خوانده‌اند. مؤلف اثر آفرینان نیز در کتاب خود به نقل بی‌ارجاع گفته‌های نفیسی بسنده کرده است (حاج‌داوودی، ۱۳۷۷: ۳۳۰). با این توضیح، از نقل و نقد کتاب‌های متأخر که فاقد حرف‌های تازه‌اند صرف‌نظر کردیم. اینک، بعد از مرور شرح احوال اهل‌ی در مهم‌ترین منابع موجود، به تحلیل صحت و سقم اطلاعات زندگی او می‌پردازیم.

۲. تحلیل صحت و سقم اطلاعات زندگی اهل‌ی ترشیزی

نام شاعر چه بوده است؟

در منشآت عبدالله مروارید نامه‌ای موجود است که طبق آن سلطان‌حسین به فرماندارانش امر کرده است که زمینه سفر حج را برای اهل‌ی ترشیزی فراهم کنند. در این نشان، صراحتاً اهل‌ی کمال‌الدین خوانده شده است (مروارید، منشآت: ۴۶). این همان نامه‌ای است که در پایان نسخه خطی محفوظ در دانشگاه تهران -کهن‌ترین نسخه تاریخ‌دار دیوان اهل‌ی- آمده است: «به اتمام رسید دیوان حضرت افصح‌الشعرا فی العالم مولانا کمال‌الدین اهل‌ی» (دیوان اهل‌ی ترشیزی،

خطی). مشابه این عبارت نیز در پایان یکی از چهار نسخه‌ای که از نظر شمعون اسرائیلی نخستین مصحح دیوان اهلی ترشیزی- تکرار شده است (اهلی ترشیزی، ۱۹۷۱: ۱۷).

ذکر این نکته لازم است که کمال‌الدین از القاب رایج قرن نهم است و برای بسیاری از بزرگان و فضلا از دیرباز با اضافه کردن اسمی به پسوند «الدین» لقب می‌ساخته‌اند: مثل نورالدین، سراج‌الدین، افضل‌الدین، غیاث‌الدین و... این سنت با ظهور زندیه و رشد صوفی‌گری تغییر کرد و بزرگان صوفیه در کنار نامشان کلمه‌ی علی اضافه کردند (زمانی، ۱۳۸۷: ۱۹). ابراهیم‌خان خلیل در ترجمه‌ی احوال ابن حسام خوافی می‌گوید: «ابن حسام خوافی، موسوم به کمال‌الدین، اصلش از خواف است و مسکنش هرات است» (ابراهیم‌خان خلیل، صفح ۵۲). با این توضیح، بی‌گمان کمال‌الدین را باید لقب شاعر دانست نه نام او.

منابع و تذکره‌های کهن در شرح حال اهلی به ذکر تخلص او اکتفا کرده‌اند و در هیچ تذکره‌ای نشانی از نام او و پدرش نمی‌توان یافت. اشپرنگر می‌نویسد: «اهلی خراسانی از اهالی ترشیز بوده و نامش شرم [کذا] بوده [است]». او در ادامه مدعی می‌شود: «پدر اهلی مواظب طاعات بوده و معروف به بلپکی ساده است» (اهلی ترشیزی، ۱۹۷۱: ۱۰).

همان‌طور که گفته شد، سعی نگارنده بر این بوده که در حد مقدور منابع معتبری را که نام اهلی در آن انعکاسی داشته است فرونگذارد. در تمام کتاب‌هایی که در این پژوهش از نظر گذشته به این موارد اشاره‌ای نرفته است و اشپرنگر یگانه‌کسی است که به این مسئله اشاره کرده است. همان‌طور که پیش از این اشاره کردیم، اشپرنگر نسخه‌ی خطی خلاصه‌الشعار میرتقی‌الدین کاشانی را پیش‌رو داشته است و به اعتقاد نگارنده این مطالب را از آن کتاب برداشته است. از همین‌رو، می‌توان با قبول یک واسطه آن را از میرتقی کاشی و قابل استناد دانست، البته صحت این نام مشروط به آن است که اشپرنگر در خواندن سطور خلاصه‌الشعار دچار لغزش و اشتباه نشده باشد.

غیر از کتاب‌هایی که نام بردیم، فهرست‌نویسان در پیشانی و معرفی برخی نسخ خطی دیوان اهلی ترشیزی و اهلی شیرازی نام آنها را محمدبن یوسف نوشته‌اند که البته سندی در تأیید آن وجود ندارد.

با تکیه بر نوشته‌ی سنگ مزار اهلی شیرازی که در زمان درگذشتش بر قبرش قرار گرفته است تردیدی نیست که نامش محمد است و نسبش با وجود آنچه اخیراً به او نسبت داده‌اند مشخص نیست. حامد ربانی، مصحح دیوان او، در مقدمه آورده است:

در تذکره دانشمندان و سخن‌سرایان فارس تألیف معاصر محترم آقای آدمیت عنوان اهل‌ی را با پدر و جد بدین‌گونه آورده است: «محمد بن یوسف بن شهاب صوفی شیرازی متخلص به اهل‌ی». نمی‌دانم این مطلب را از کجا آورده و احتمال خلط و اشتباه در آن بسیار است، از قبیل بعضی از تذکره‌نویسان اهل‌ی خراسانی را با اهل‌ی شیرازی فرق نگذاشته و شرح‌حال هر دو را با هم مخلوط کرده‌اند [اهل‌ی شیرازی، ۱۳۶۹: ۴].

غیر از اهل‌ی شیرازی، برخی منابع متأخر نیز نام اهل‌ی ترشیزی را این‌گونه ضبط کرده‌اند. اما همان‌طور که دیدیم، این نام در هیچ منبع کهنی به چشم نمی‌خورد و بی‌شک زائیده لغزش پژوهشگران در قرن اخیر است؛ زیرا این نام، مشترکاً، بدون سند و پشتوانه، به این دو شاعر منسوب شده است.

آثار اهل‌ی ترشیزی

همان‌طور که در مرور تذکره‌ها دیدیم، در منابع متقدم غیر از دیوان اشعار کتابی را به اهل‌ی نسبت نداده‌اند، اما در کتاب‌های متأخر از جمله *تاریخ ادبی ایران*، *تاریخ ادبیات ایران*، *اثرآفرینان* و آخرین تصحیح از *دیوان اهل‌ی ترشیزی* - ترجمه کتابی موسوم به *تحفه السلطان فی مناقب النعمان و مثنوی ساقی‌نامه* را نیز به او منسوب کرده‌اند.

در فهرست کتابخانه ملک، جنگی متعلق به قرن سیزدهم هجری به شماره ۵۰۸۵/۴۹ موجود است. در این کتاب ساقی‌نامه‌ای صدمیتی آمده است که در صدر آن به این عبارت برمی‌خوریم: «ساقی‌نامه من کلام مولانا اهل‌ی ترشیزی». علاوه بر این، سعید نفیسی معتقد است اهل‌ی در جوانی کتابی را با عنوان *تحفه السلطان فی مناقب النعمان* ترجمه و به شاه‌رخ تقدیم کرده است. حال، به بررسی این مطالب می‌پردازیم.

ساقی‌نامه

با مرور تاریخچه ساقی‌نامه‌ها درمی‌یابیم سرودن *ساقی‌نامه* در قرن نهم آن‌گونه که در قرون یازدهم و دوازدهم رواج داشته - مرسوم نبوده است.

با آنکه در قرن نهم هجری و به‌خصوص در دوران سلطنت سلطان حسین بایقرا کار عمده شاعران جواب‌گویی غزل‌های استادان مشهوری مانند سعدی و حافظ و خواجه و عراقی و خسرو دهلوی و حسن سنجری دهلوی بوده است و هرگاه شاعری با قافیه و ردیفی بی‌سابقه

غزلی می‌سرود، آن را «اختراع» می‌خواندند، معلوم نیست چه عاملی باعث شده بوده است که در ساقی‌نامه گفتن طبع آزمایی نکنند و به تقلید از آن نپردازند (گلچین معانی، ۱۳۶۸: ۱۲). البته، گاه‌گاه شعرایی به شیوه نظامی به ساقی اشاره‌ای کرده‌اند، اما این اشارات انسجام و استقلال ساقی‌نامه‌های رایج را ندارد. خطاب ساقی در این اشعار گذراست و بیگانه با شیوه‌ای که بعدها در ادبیات روایی یافت. تاریخچه ساقی‌نامه‌سرایی اگرچه به پیش از نظامی برمی‌گردد، رواج آن به دوره‌های بعدتر مربوط می‌شود. معاصران اهلی عنایتی به ساقی‌نامه نداشتند و از آن دوره تعداد انگشت‌شماری ساقی‌نامه به دست ما رسیده است. ساقی‌نامه امیدی تهرانی (م. ۹۲۹ق) و حکیم پرتوی شیرازی (م. ۹۴۱ق) از آن دسته‌اند (همان). از دیگر ساقی‌نامه‌های آن روزگار می‌توان به رباعیات اهلی شیرازی اشاره کرد که به علت قالب نامتعارف آن، در ادبیات فارسی یگانه است. فخرالزمانی در تذکره میخانه مجموعه‌ای از بهترین ساقی‌نامه‌ها را گرد آورده که قالب آنها بیشتر مثنوی است و کمتر ترجیع‌بند. بیشتر این ساقی‌نامه‌ها به اواخر قرن دهم تا اواسط قرن یازدهم مربوط‌اند، اما فخرالزمانی چند ساقی‌نامه هم از اوایل قرن دهم به میخانه افزوده است. با وجود چند ساقی‌نامه ذکر شده، سرودن ساقی‌نامه در آن دوره زمانی آن قدر عجیب بوده است که اهل تحقیق سرودن آن را به قلم اهلی ترشیزی از نمونه‌های جالب توجه عصر دانسته‌اند (واردی، ۱۳۸۴: ۶۸).

در تذکره‌ها جز مثنوی مناجات‌گونه اهلی به هیچ مثنوی دیگری اشاره‌ای نشده است، اما سعید نفیسی و به تبع او ذبیح‌الله صفا ساقی‌نامه را هم از آثار اهلی دانسته‌اند.

ساقی‌نامه منسوب به اهلی در کتابخانه ملک جزئی از جُنگ مفصلی است مربوط به قرن سیزدهم هجری و اشعاری از فردوسی، خیالی سمرقندی و دیگر شاعران را شامل می‌شود. نسخه هامش‌نویسی دارد و اگرچه خطش خواناست، درهم‌شدن شعرها یافتن مقصود را مشکل می‌کند. در هامش و در ابتدای صفحه مورد نظر نوشته شده است: «ساقی‌نامه من کلام مولانا اهلی ترشیزی رحمة‌الله». آن مثنوی شعر استخوان‌داری است و علی‌رغم اشاره مستقیم کاتب به نام اهلی ترشیزی، سیاق شعر نشان می‌دهد که این شعر محصول دوره رونق و تعالی ساقی‌نامه‌نویسی است نه دوره خاموشی و خامی آن در اوایل قرن دهم. بعد از بررسی دقیق‌تر آن مثنوی به این نتیجه رسیدیم که کاتب مثنوی چهارهزاربیتی ظهوری ترشیزی را که در کمتر از صد بیت خلاصه شده بود به اشتباه به اهلی منسوب کرده است.

آغاز ساقی‌نامه ظهوری در تذکره میخانه به این مطلع است:

ثنا می‌کنم ایزد پاک را ثریا ده طارم تاک را

(فخرالزمانی، ۱۳۶۷: ۳۶۵)

اما آغاز ساقی‌نامه در این جُنْگ این‌گونه بود:

بهار است بی‌می حرام است زیست بر احوال زهاد باید گریست
بهار است، رخت ورع کن گرو می‌کهنه دارد شگون سال نو
صبا زد دم از معجز عیسوی جهان کهن را مبارک، نوی

سه بیت اخیر، ابیات بیست‌و‌چهارم تا سی‌ام ساقی‌نامهٔ ظهوری ترشیزی هستند (همان، ۳۶۸). اگرچه مختصرکردن این شعر مانع از تشخیص سریع آن است، بی‌شک، اگر فهرست‌نویسان شعر را تا انتها خوانده بودند درمی‌یافتند که شعر از ظهوری است نه اهل‌ی؛ زیرا در پایان همان مختصر این بیت آمده است:

به بی‌رحمی چاره‌ساز کسی به عجز ظهوری، به ناز کسی

بعد از این توضیح، می‌توان مطمئن شد که اهل‌ی هیچ ساقی‌نامه‌ای نسروده است یا دست‌کم ساقی‌نامهٔ او تا به حال به دست نیامده است.

تحفة السلطان فی مناقب النعمان

در کتاب‌های متأخر ترجمهٔ کتابی با عنوان *تحفة السلطان فی مناقب النعمان* را هم به اهل‌ی منسوب کرده‌اند. نخستین بار این مسئله در *تاریخ ادبیات ایران* به قلم سعید نفیسی روایت شده است. همان‌طور که ذکر آن گذشت، پس از او این ادعا در *تاریخ ادبیات صفا* - با استناد به کتاب سعید نفیسی - تکرار شده و همین مسئله کافی بوده است تا امروزه کتاب‌ها و سایت‌ها بی‌تأمل و تحقیق بر آن اصرار بورزند.

ابی‌الحسن علی‌بن‌زید بیهقی (م. ۵۶۵ق) معروف به ابن‌فندق این کتاب را با عنوان *المواهب الشریفة فی مناقب ابی‌حنیفه* در احوالات و زندگی امام ابوحنیفه در قرن ششم نگاشته است و «یوسف‌بن محمد بن شهاب» در سال ۸۳۸ ق آن را به پارسی برگردانده و پس از افزودن مقدمه و ابیاتی آن را به نام شاهرخ موشح ساخته است. در نگاه اول، انتساب ترجمهٔ این کتاب به اهل‌ی تعجب‌هر خوانندهٔ دقیقی را برمی‌انگیزد؛ زیرا اشعار اهل‌ی دلیلی است محکم بر شیعه‌بودن او، درحالی‌که موضوع این کتاب در توصیف و تعظیم رفتار و اخلاق یکی از چهار امام اهل سنت است. نفیسی مدعی است که اهل‌ی این کتاب را در جوانی به نظم درآورده و به شاهرخ تقدیم کرده است (نفیسی، ۱۳۴۴: ۴۴۰ و ۴۴۱)، اما صاحب *هدیه العارفین* این کتاب را از آثار اهل‌ی شیرازی خوانده است (بغدادی، ۱۹۵۱: ۲۳۷ و ۲۳۶).

چند سطر از این کتاب را که به شماره ۸۴۸۱ش در کتابخانه مجلس موجود است مرور و این ادعا را بررسی می‌کنیم:

چنین گوید محرر این احوال و مقرر این اقوال الفقیر المفتقر الی الملوک الوهاب یوسف بن محمد بن شهاب (غفر الله ذنبه و انابه) المشهور بین الجمهور به یوسف اهل که بعد از آنکه به فیض ذوالجلال و فرط عنایت ملک مثال در اوایل شهر شوال ختم الله تعالی بالخیر و الاقبال سنه تسع و ثلاثین و تسعمائه الهجرت النبویه علی الصلوه و التهیة مطالعة کتاب مواهب شریفه در فضایل امام ابی حنیفه دست داد و دست ذهن وقاد و نقاب حجاب از روی لعبتان بگشاد و به مشاهدۀ اصدا ف دهر و مطالعة اصناف نورانی رسید. کتابی دید که لم ینسخ الادوار ما دار الفلک الدوار. من مختفه کالحدید ناضره کالحدیقه الناظره. نظم آن چون نظم کواکب ثریا منتظم و نثر آن چون نثر نجوم نثره منتسم، بحری پر جواهر زواهر بلکه سپهر پر کواکب ثواقب، عبارتی که روان ابن عباد بدان رشک برد، فصاحتی که سبحان پیش آن لال ماند. در هر حرفی گلستانی و در هر طرفی بوستانی[...]. در صفات کمال و نعوت جلال امام با نام انام برگزیده ملک علام که بعد از اختتام رسایل وحی رسول رب العالمین و انعدام احباب روح الامین در اعلا ی معالم در این و املا ی مسائل یقین و تشنید مبانی اسلام و تفسیر معانی الهام و تمهید قواعد ایمان و توضیح منابت عرفان و تأسیس بنیان شریعت و ترصیص ارکان ملت بازوی اعتقاد گشود و ید بیضا نمود و داد سخن بداد و راه سنن بگشاد.

ابواب علوم و راه اسلام	بگشاد و به فیض فضل باری
کشاف غیوب وحی و الهام	غواصی کار سرّ لاهوت
ز آغاز وجود تا به انجام	بگشاد رموز هر دو عالم
بر فرق فلک نهاده اقدام	از زیر قدم سپرده عالم
لطف تو پناه خاص و هم عام	ای ذات تو ملک علم تحقیق
در وصف تو قاصر است اقلام	در مدح تو عاجز است تقریر
وقتی ست تو را و رای افهام	در قرب مقام لی مع الله
کردند به جملگیت اعلام	فی الجملة مغیبات علمی
در کام شکسته ای ورا کام	هر مبتدعی که بدعتی جست
از لفظ نبی تو راست پیغام	هستی تو سراج ملک و ملت

بیت:

بدین اندر آید که زین را نبیند همان نعل اسبش زمین را نبیند

در عرصه افصاح و مضمار ایضاح به تخصیص در صفات کمال و نعوت جلال آن برگزیده ملک متعال مجال جولان و محال طیران هست فاما در مقام عجز [...] می‌سراید و می‌گوید:

دریا مداد بایدم و برگ‌ها صحف تا شمه‌ای ز دفتر خطش بیان کنم

(یوسف اهل، تحفه السلطان فی مناقب النعمان، خطی: ۲-۱)

در این سطور چند نکته نهفته است: اول آنکه بخش اعظم کتاب ترجمه منشور است نه منظوم. پس ادعای نفیسی در اینکه او کتاب را به نظم برگردانده صحیح نیست و همین تفاوت بزرگ نشان می‌دهد که گویا او این کتاب را هرگز ندیده بوده است. دیگر اینکه کتاب به شاهرخ تقدیم شده و از زمان ترجمه کتاب (۸۳۸ق) تا نخستین باری که در تذکره‌ها به نام اهل‌ی برمی‌خوریم (مجالس‌النفایس ۹۹۸ق) حدود شصت سال گذشته است و این زمان کمی نیست و اگر او در زمان شاهرخ آنقدر توانایی داشته است تا کتابی را به نام او به نظم بکشد بعید می‌نماید که دولت‌شاه نامش را در تذکره خود از قلم انداخته باشد. بر فرض پذیرفتن ادعای نفیسی در ترجمه این اثر در جوانی اهل‌ی، اگر طبق اسناد یقینی، سال درگذشتش را در حوالی ۹۳۴ق تخمین بزنیم و عمر اهل‌ی را حتی تا ۱۱۰ سال هم بالا ببریم، بسیار بعید و دور از تصور است که او در کمتر از ۱۴ سالگی با این قدرت و پختگی در ترجمه متن عربی به نثر مسجع و فنی ادیبانه و فاضلانه مسلط بوده باشد.

ادعای هدیه‌العارفین نیز محلی از اعراب ندارد؛ زیرا اهل‌ی شیرازی در حدود ۸۵۸ق متولد شده (اهل‌ی شیرازی، ۱۳۶۹: ۲) و این کتاب در ۸۳۶ق یعنی حدود بیست سال پیش از تولد او ترجمه شده است.

چندگانگی زبان در ابیات این کتاب مشهود است و شکی نیست که دست‌کم بسیاری از ابیات آن ساخته ذوق مترجم نیست. از میان ابیات مشکوکی که در این کتاب آمده است به ذکر چند نمونه بسنده می‌کنیم. این ابیات ثابت می‌کند او بیش از آنکه شاعر باشد، ادیبی است که در کنار تتبع دیوان‌های شعرا، در استفاده از آنها متبحر بوده است:

کار درویش مستمند بساز	که تو را نیز کارها باشد
(سعدی، ۱۳۷۹: ۵۹؛ تحفه السلطان: ۱۰)	
چشم تنگ حرص دنیادار را	یا قناعت پر کند یا خاک گور
(سعدی، ۱۳۷۹: ۹۸؛ تحفه السلطان: ۳۳)	
ملک اقلیمی بگیرد پادشاه	همچنان در بند اقلیمی دگر
نیم‌نانی گر به درویشی دهی	قسم درویشان کند نیم دگر
(سعدی، ۱۳۷۹: ۳۴؛ تحفه السلطان: ۱۴)	

تو یاد هر که کنی در جهان عزیز شود	مگر که دیگرش از یاد خویش بگذاری
(سعدی، ۱۳۷۹: ۶۳۹؛ تحفه السلطان: ۱۹)	
چشم مسافر چو بر جمال تو افتاد	زود رحیلش بدل شود به اقامت
(سعدی، ۱۳۷۹: ۴۱۱؛ تحفه السلطان: ۲۲)	
من کز وطن سفر نگزیدم به عمر خویش	از بهر دیدن تو هواخواه غربتم
(حافظ، ۱۳۹۱: ۲۰۴؛ تحفه السلطان: ۴۲)	

همان‌طور که از دیوان اهلی برمی‌آید، او بر مذهب تشیع اثنی‌عشری است (اهلی سروده‌ای دارد که در آن دوازده امام را مدح کرده است)، اما مؤلف این کتاب در سطر سطر آن از خلفای راشدین به‌خصوص خلیفه دوم- و ابوحنیفه طوری یاد می‌کند که بعید است شیعه‌ای این بیان را جز در قفای نام معصومان(ع) برای شخص دیگری به‌کار برد. برای نمونه به ذکر یک مورد اکتفا می‌کنیم:

ابوحنان در این معنی تصانیف خود چنین آورده است که چون ابومسلم المروزی نزدیک شهر کوفه رسید قاضی ابن‌ابی‌لیبی او را استقبال کرد و چون به ابی‌مسلم رسید دست او را ببوسید. گروه انبوه که بودند اعتراض نمودند و همه این فعل را مکروه شمردند. پس ابن‌ابی‌لیبی در حال دفع رفع خود را به غدر اشتغال نمود و فرمود که بشنوده‌ام که ابوعبیده جراح که عمر بن خطاب را رضی‌الله استقبالی کرد و چون بدو رسید دست او را ببوسید. امام ابوحنیفه فرمود که در سخن خطا کردی از دو جهت: اول آنکه خود را به انیس‌الائم ابی‌عبیده نسبت کردی. مصرع: چراغ مرده کجا شمع آفتاب کجا؟ [این مصرع نیز از حافظ است]؛ دیگر آن ابامسلم را با امیرالمؤمنین عمر بن خطاب تشبیه کردی زیرا که میان ابی‌مسلم و فاروق فرق است از فرق تا قدم» (یوسف اهل، تحفه السلطان فی مناقب النعمان، خطی: ۲۳).

ذکر قصیده‌ای در مدح ابوحنیفه، آن هم در پیشانی اثر، شکی باقی نمی‌گذارد که مترجم این کتاب نیز مانند نویسنده‌اش حنفی‌مذهب بوده است. دیگر ابیاتی نیز که احتمالاً بر ساخته ذوق مترجم است، مثل همین قصیده، به شیوه شعرای دست‌چندم سبک عراقی، بیشتر سست و کمتر متوسط است.

جدا از تمام موارد بالا، اشاره مستقیم مترجم به نام خویش فصل الخطابی است بر تمام حرف و حدیث‌ها. او خود را یوسف بن محمد بن شهاب، معروف به یوسف اهل (و نه اهلی) معرفی می‌کند، اما همان‌طور که دیدیم، هیچ تذکره متقدمی اهلی را به این نام معرفی نکرده است. به ترتیب، باید گفت با وجود قول مشهوری که مخلوق سده اخیر است، مسلماً این کتاب نه از اهلی ترشیزی است و نه از اهلی شیرازی (اهلی شیرازی، ۱۳۶۹: ۱۲). برای اینکه نام اصلی مترجم این کتاب روشن شود، سطور ذیل را به مطالب بالا می‌پیوندیم.

هم‌زمان با تاریخ تألیف این کتاب، از نویسندۀای سراغ داریم که نامش «یوسف اهل‌بن‌محمد جامی» است. از او پنج کتاب معرفی کرده‌اند: *تحفه‌الامیر*، *خمسین عبادی* (یوسف اهل، ۲۵۳۶: سی)، *اربعین جلالی*، *حدائق‌الاسلام فی نعت النبی علیه‌السلام* و *فرائد غیائی* (درایتی، ۱۳۸۹: ۳۱۶ و ۳۱۷). از بین این کتاب‌ها تنها قسمت‌هایی از *فرائد غیائی* تصحیح و منتشر شده است. نسخه‌های خطی *اربعین جلالی* و *حدائق‌الاسلام فی نعت النبی علیه‌السلام* در کتابخانه‌های ایران موجود و مرور آنها مفید است، اما از کتاب‌های دیگر نسخه‌ای به‌دست نیامد.

کتاب *فرائد غیائی* مجموعه‌ای از منشآت و نامه‌هایی است که «اثر قلم وابستگان دودمان شیخ احمدجام است که مؤلف نیز شخصاً یکی از آنهاست» (یوسف اهل، ۲۵۳۶: هجده). در مقدمه این کتاب آمده است:

چنین گوید جمع‌کننده این منشآت... یوسف‌بن محمدبن شهاب الجامی المدعو به یوسف اهل که در اواسط شهر ذی‌الحجه الحرام... سنه اربع و ثلاثین و ثمانمائه... که فضل خالق بی‌چون موکب همایون... ابوالمظفر شاهرخ سلطان را... به وقت زیارت... روضه... پیشوای ارباب حقیقت و شریعت سلطان خراسان علیه و علی آبائه الصلوه و التحیه من الملک المنان... به تربت مقدسه جام و روضه مطهره احمدی... رسانید کاتب فقیر خواست که خود را به‌وسیله‌ای از وسائل بر خاطر خطیر... خطور دهد، لاسیما جناب وزارت‌مآب... خواجه اعظم غیاث‌الحق و الدین... هیچ تحفه شایسته‌تر... از آن ندید که رساله‌ای چند از ابکار افاضل با فضایل دهر... در سلک اثبات با اشعار و ابیات منخرط گرداند و آن را وسیله تقرب به جناب وزارت... سازد (همان، بیست‌وپنج).

مؤلف در جای دیگر این کتاب نیز خود را این‌گونه معرفی کرده است: «و انا العبد المفتقر الی الملك العلام یوسف‌بن‌شهاب الجامی المشهور بین الجمهور به یوسف اهل» (همان، بیست‌وهفت). عبارت دوم به معرفی مؤلف از خویش در *تحفه‌السلطان فی مناقب‌النعمان* می‌ماند.

کتاب دیگری که از یوسف اهل است و به آن دسترسی داشتیم کتاب *اربعین جلالی* است. این کتاب مجموعه‌ای از «منشآت و مخترعات» است که مؤلف آن را در حدود هفتاد سالگی گردآورده است: «و محمد را اختیار دست زبان و پای که با آن به تعجیل تام در آنجا دویدی. فتح الموت ان کنتم صادقین. عمر به هفتاد نزدیک است ان‌شاءالله حق تعالی او را عمر بخشد و از آفات نگاه دارد» (یوسف اهل، خطی ملک: ۳۱۷).

این کتاب نیز به شیوه *تحفة السلطان فی مناقب النعمان*، ترکیبی از نثر و نظم است. این دو کتاب صرف نظر از شباهت شیوه نگارش- در موارد دیگر نیز اشتراکاتی دارند: اول اینکه در هر دو کتاب، مؤلف برای بیان مطلب خود هرگاه لازم بوده است اشعاری از دیگران آورده است و گاه به مناسبت کلام در اشعار دیگران دست برده است: «بعد از آن برای امتحان بندگان به موجب اشهد و ان البلا انبیا ثم الاوصیا ثم الاولیا الامثل فالامثل وقایع متواتر و حوادث متوالی گشت:

هر بلایی کز آسمان آید	گرچه بر دیگران قضا باشد
به زمین نرسیده می‌پرسد	خانه اولیا کجا باشد»
(همان، ۳۷۳)	

این شعر قطعه‌ای مشهور منسوب به انوری است و در بیت دوم یوسف اهل، به جای کلمه «انوری»، «اولیا» آورده است. در *تحفة السلطان فی مناقب النعمان* نیز مؤلف به روایت عینی اشعار وفادار نیست و هرگاه موقعیت را فراهم می‌بیند برای بیان دقیق‌تر آنچه در نظر دارد این گونه در اشعار دست می‌برد:

ای دیده خون‌گری که جگرها کباب شد	برجی ز آسمان فقاقت خراب شد
شد بی‌نظام سلسله دین احمدی	جمشید چاربالش فتوی به خواب شد
و آن مصر مملکت که تو دیدی خراب گشت	و آن نیل مکرمت که شنیدی سراب شد
(یوسف اهل، <i>تحفة السلطان خطی</i> ، ۱۳)	

شکل صحیح بیت آخر این گونه است:

آن مصر مملکت که تو دیدی خراب شد	و آن نیل مکرمت که تو دیدی سراب شد
(خاقانی، ۱۳۸۹: ۱۴۸)	

نکته مهم‌تر این است که مؤلف هر دو کتاب حنفی‌مذهب و در این راه متعصب بوده است، چنان‌که کتاب *تحفة السلطان* سراسر در منقبت امام ابوحنفیه است و در اختتامیه کتاب *اربعین جلالی* نیز آمده است:

و من هرچه خلاف دین مسلمانی و خلاف اهل سنت و جماعت بوده است آن را منکر بوده‌ام و حالی نیز منکر و از آن بیزارم. بر دین پیغمبر محمد صل‌الله علیه و سلم بوده و هستم و بر مذهب امام اعظم ابوحنفیه رحمه‌الله علیه و اسعه. بر صحت عقل و اعتقاد درست می‌گویم اشهد و ان لا اله الا لله... و دیعتی که بنا نهاده‌ام امیدوارم بل یقین دارم که به من می‌رسد ان شاء الله تعالی. چون زنده‌ام بر این اعتقاد و چون بمیرم بر این اعتقاد می‌میرم. ان شاء الله تعالی (یوسف اهل، *اربعین جلالی خطی*: ۳۷۲).

در ابتدای کتاب نیز مؤلف خود را این‌گونه معرفی کرده است: «چنین گوید جمع‌کننده این منشآت و مخترعات الفقیر المفتقر دمی الله الجامی یوسف بن محمد بن شهاب الجامی عفی الله تعالی» (همان، ۲). این کتاب به بایسنقر فرزند شاهرخ تقدیم شده است.

حدائق الاسلام فی نعت النبی علیه السلام در کتابخانه ملک به نظر نگارنده رسیده است. از این کتاب دو نسخه در آن کتابخانه وجود دارد که یکی از آنها به خط خوش و احتمالاً به خط مؤلف است. کاتب در ابتدای آن فرزندان را به حفظ کردن و خواندن این قصیده در شب‌های جمعه توصیه کرده و تاریخ کتابت آن را ربیع‌الثانی ۸۳۵ ق قید کرده است. این کتاب نیز مثل *تحفة السلطان فی مناقب النعمان* ترجمه‌ای است مسجع همراه با ابیاتی که حکم شاهدمثال را دارند.

از شباهت‌های *تحفة السلطان با حدائق الاسلام*، *اربعین جلالی* و *فرائد غیائی*، علاوه بر نشر متکلف و فنی، می‌توان به زمان نزدیک به هم تألیف و ترجمه‌ها، تبحر در ترجمه متن عربی به فارسی، و از همه مهم‌تر هم‌نامی نویسندگان اشاره کرد. از مجموع این شواهد می‌توان به یقین رسید که این آثار از یک مؤلف و در خصوص *تحفة السلطان فی مناقب النعمان* و *حدائق الاسلام* از یک مترجم‌اند. مصحح *فرائد غیائی* در مقدمه از دو اثر دیگر نویسنده نام می‌برد:

یوسف اهل دست‌کم دو کتاب دیگر تألیف کرده است: یکی به نام *تحفة الامیر* که آن را به اسم امیر ناصرالدین ابراهیم سلطان پسر شاهرخ‌میرزا نوشته است و بخشی از آن را که راجع است به مکتوب شیخ احمد جام به سلطان سنجر در کتاب حاضر [فرائد غیائی] پس از نقل متن نامه مزبور آورده است و دیگر کتابی است به نام *خمسین عمادی* (یوسف اهل، ۲۵۳۶: ۳۰). شباهت نام *تحفة الامیر* با «*تحفة السلطان*» شاید بی‌دلیل نباشد، اما باید اذعان داشت که این دو نمی‌توانند یک کتاب باشند؛ زیرا یکی در وصف خصایل نیکوی ابوحنیفه است و دیگری در مورد مکتوب شیخ احمد جام به سلطان سنجر.

تحقیق درباره کتاب‌های یوسف اهل مجال فراخ‌تری می‌طلبد و این مختصر فقط به این منظور ارائه شد که در رد انتساب *تحفة السلطان فی مناقب النعمان* به اهلی شکی باقی نماند و فرضیه ترجمه آن به قلم مؤلف *فرائد غیائی* و *اربعین جلالی* را قرین صحت و درستی بدانیم.

شاعر اصالتاً اهل کجاست؟

راویان متقدم در خراسانی بودن اهلی متفق القول اند و حتی برخی با اشاره به ترشیز زادگاه او را به این شهر محدود کرده اند. با وجود این، پژوهشگران متأخر او را اصالتاً تبریزی دانسته اند. خراسانی نامیدن او دو علت دارد: اول اینکه ترشیز از شهرهای خراسان به شمار می رفته است و اطلاق اسم عام بر اسم خاص زادگاه شاعران در ادبیات فارسی بی سابقه نبوده است. از طرف دیگر، با توجه به گفته های علیشیر نوایی، واصفی هروی و دیگران، اقامت طولانی مدت اهلی در هرات مسلم است و بی شک سال های مهم حیات اهلی در هرات گذشته است. پس، خراسانی نامیدن او به دلیل اقامت طولانی مدت در هرات است.

کم رنگی نام زادگاه شاعر در برابر موطن ثانی او غریب نیست؛ نمونه های فراوانی از این انتساب ها را می توان در تاریخ ادبیات سراغ گرفت: «خواجه حافظی از دارالامان کرمان است، اما از بسیاری اقامت در شهر هرات می توان گفت که از آنجاست» (علیشیر نوایی، ۱۳۶۳: ۱۵۳). پس، علت اصلی خراسانی نامیده شدن اهلی، سکونت چندین ساله او در هرات بوده است. با وجود این، معلوم نیست چرا متأخران او را تبریزی دانسته اند: «از مشاهیر شعرای خراسان بود در شعر و شاعری. اصلش از تبریز است و در خراسان اقامت اختیار کرده بوده...» (اخترخان، ۱/۱۳۹۲: ۲۸۵).

این ادعا در *ریحانة الادب* (مدرس تبریزی، ۱۳۶۹: ۲۰۸-۲۰۹) و *دیوان اهلی ترشیزی* (اهلی ترشیزی، ۱۳۹۳: ۷) نیز تکرار شده است.

همان طور که در بررسی منابع دیدیم، هیچ کدام از منابع متقدم - خصوصاً تذکره های عصری - نه تنها به اصالت تبریزی اهلی اشاره ای نکرده اند، بلکه صراحتاً او را ترشیزی دانسته اند. با این توضیح، نمی توان ادعای متأخران را به همین سادگی پذیرفت. اما چیزی که اصالت خراسانی اهلی را اثبات می کند روایت میر تقی کاشانی از نواده اهلی است که در کاشان می زیسته و با او معاصر بوده است: او در ترجمه مولانا کسری آورده است: «نام اصلی وی قاسم است و از نبیره های مولانا اهلی است. اگرچه خراسانی الاصل است و چون ظریفان و خوش طبعان آن ولایت زود به مردم مأنوس و مخصوص می شود اما زاده کاشان است» (کاشانی، ۱۳۸۴: ۵۴۴).

باین توضیح، شکی باقی نمی ماند که اهلی ترشیزی نه تنها زاده خراسان بوده، بلکه اصالتاً نیز در همین سرزمین ریشه داشته است.

اهلی نوایی معاصر اهل‌ی ترشیزی؟

در سفینه خوشگو می‌خوانیم:

اهلی نوایی از بزرگان قوم جغتو و اعظم امرای سلطان حسین میرزای بایقرا بوده. در کوی
عشق و عاشقی منزل داشته. در سنه ۹۰۲ رخت هستی برپست. اشعارش این است:
آهم چو گردباد فنا می‌برد مرا از کوی دوست آه کجا می‌برد مرا؟
شدم سرشک‌فشان چون به رخ نقاب گرفت شود ستاره نمایان، چو آفتاب گرفت
بی قد تو دل بسته صد گونه بلا شد کی بشکفت آن غنچه که از شاخه جدا شد؟
سیمین‌تنان به جامه گلگون نشسته‌اند تا گردن از فراق تو در خون نشسته‌اند
وارسته‌ای کجاست که راه عدم رویم با یکدگر چو سایه قدم بر قدم رویم

محمد رضا، صاحب کتاب مرآت عالم، این رباعی را به نام او نوشته است:

گر با غم عشق سازگار آید دل بر مرکب آرزو سوار آید دل
گر دل نبود، کجا وطن سازد عشق ور عشق نباشد به چه کار آید دل؟
(خوشگو، ۱۳۸۹: ۵۰)

تمام این ابیات در عرفات/العاشقین (اوحدی، ۱۳۸۹: ۵۴۴-۵۵۳) و تحفه سامی (سام میرزا، ۱۳۸۹: ۲۶۴-۲۶۳) جزو اشعار آهی جغتایی آمده است و حتی شکل کامل‌تر آنها را می‌توان در آن تذکره‌ها یافت:

هرجا بتان به جامه گلگون نشسته‌اند تا گردن از غمت همه در خون نشسته‌اند
سر تا به پای من بنگر تازه‌داغ‌ها چون زاغ‌ها که بر تن مجنون نشسته‌اند
(اوحدی، ۱۳۸۹: ۵۴۹)
وارسته‌ای کجاست که راه عدم رویم با یکدگر چو سایه قدم بر قدم رویم
بر ما چه می‌کشی قلم رد به ملک عشق ما هم کمینه جورکش این قلمرویم
(سام میرزا، ۱۳۸۹: ۲۶۳)

شرح‌حالی مختصرتر با عنوان «از اهل‌ی نوایی» در روز روشن آمده است و یگانه تفاوت آن در تاریخ وفات ذکر شده است: «اهلی جغتایی مقید به مذهبی نبود و از امرای اعظم‌الشأن سلطان حسین میرزا بوده در سنه اثنین تسعماته از اهل قبور گردید» (صبا، ۱۳۴۳: ۲۵۶). در روز روشن، تنها دو بیت ذکر شده است که آن دو نیز در میان ابیات بالا دیده می‌شود. غیر از اشعار، ترجمه‌های ذکرشده نیز برگرفته از تذکره‌های مزبور است و تنها تفاوت آنها در ذکر تاریخ مرگ آهی است، تاریخ‌هایی متفاوت که خوشگو و صبا اشاره کرده و مأخذش را مشخص نکرده‌اند.

ذکر این نکته لازم است که غلطخوانی و تصحیف از ویژگی‌های سفینه خوشگو است و او بارها در نوشتن اسم‌ها دچار اشتباه شده و مؤلف روز روشن نیز «ظاهراً بر اثر شتاب در کار این کتاب چنان‌که باید رعایت دقت نکرده و در تراجم مستقل و غیرمستترکی که آورده اشتباهات زیادی کرده است» (گلچین معانی، ۱۳۶۳: ۶۴۱).

بالین توضیح، شکی باقی نمی‌ماند که ادعای سفینه خوشگو و روز روشن از دقت و اعتبار خالی است و فرد موردنظر آنها بی‌تردید آهی جغتایی بوده است. نکته‌ای که در اینجا باید به آن پرداخت ریشه این اشتباه است. جز این دو کتاب نام اهلی جغتایی در مآخذ قدیمی‌تری مثل *مرآت جهان‌نما* (خیام‌پور، ۱۳۹۳: ۱۰۶) و *خزینة گنج* (الهی اسدآبادی، خطی، ۱۴) نیز آمده است. ازطرف دیگر، خوشگو نیز در مطالبی که در این‌باره ترتیب داده به‌صراحت از *مرآت‌العالم* نام می‌برد. اگرچه موفق به مرور این کتاب نشدیم، از روی قرائن موجود می‌توان حدس زد که این اشتباه اولین‌بار در *مرآت‌العالم* منعکس شده است. اشتباهاتی از این‌دست سبب شده است تا بدون وجود خارجی، از شاعرانی با نام اهلی نوایی و اهلی جغتایی نام برده شود.

آیا اهلی به دربار سلطان یعقوب راه یافته است؟

در اینکه اهلی بعد از سقوط دولت تیموریان به تبریز کوچ کرده است شکی نیست و این نکته در منابع کهن از جمله *تحفه سامی* آمده است، اما هیچ‌یک از منابع کهنی که سفر اهلی به تبریز را نقل کرده‌اند از ورود او به دربار سلطان یعقوب چیزی به‌میان نیاورده‌اند. در *دیوان اهلی* فقط چند شعر در مدح شاه تهماسب و چند شعر نیز گویا در وصف شاهزاده تیموری، فریدون حسین‌میرزا، دیده می‌شود و هیچ اشاره‌ای به فرمانروایان آق‌قویونلو نشده است. نخستین کسی که مدعی شده او پس از خروج از هرات به تبریز رفته سعید نفیسی است. او مدعی است که اهلی به دربار سلطان یعقوب راه یافته است (نفیسی، ۱۳۴۴: ۴۴۱). البته، خود نفیسی معتقد است اهلی پس از افول دولت تیموریان (۹۱۶ق) به تبریز رفته است. بالین‌وصف، نمی‌توان ادعای او را مبنی بر حضور در دربار سلطان یعقوب قرین واقعیت دانست؛ زیرا از نظر تاریخی مرگ سلطان یعقوب در ۸۹۶ق اتفاق افتاده است و این تاریخ جای شک و شبهه ندارد (جعفریان، ۱۳۸۷: ۳۵۲). ازطرف دیگر، سلسله آق‌قویونلوها تا ۹۰۷ق که شاه اسماعیل آذربایجان را به‌تسخیر خود درآورد بیش نپاییده است. بالین‌توصیف، به‌یقین می‌توان گفت اهلی به دربار این سلسله راه نیافته بوده است.

۳. نتیجه‌گیری

بعد از بررسی شرح احوال اهل‌ی ترشیزی در منابع کهن، می‌توان به‌یقین گفت نکاتی که اخیراً پژوهشگران به این شاعر منتسب کرده‌اند قرین واقعیت نیست. او اصالتاً خراسانی است و تبریزی‌دانستن او در سفری ریشه دارد که در آخر عمر به آن تن داده و بی‌شک اشتباهی زاده لغزش تذکره‌نویسان متأخر است. درخصوص نام او نیز باید گفت نام او محمدبن یوسف نبوده است و به‌احتمال قریب به‌یقین ریشه این برداشت ناصواب به شباهت نام این شاعر با مترجم کتاب *تحفة السلطان فی مناقب النعمان* بازمی‌گردد. با توجه به‌دلایل متعددی که برشمردیم، شکی باقی نمی‌ماند که او مترجم کتاب *تحفة السلطان فی مناقب النعمان* نیست و مترجم این کتاب یوسف اهل جامی مؤلف کتاب‌های *فرائد غیاثی*، *اربعمین جلالی*، *تحفة الامیر* و... است. با بررسی دقیق تذکره‌ها مشخص شد که شاعری با نام اهل‌ی نوایی یا اهل‌ی جغتایی وجود خارجی ندارد و این اشتباه حاصل لغزش تذکره‌هایی از جمله *سفینه خوشگو و مرآت‌العالم* است. شاعری که ایشان او را به‌اشتباه اهل‌ی نوایی خوانده‌اند بی‌تردید آهی جغتایی بوده است.

منابع

- آذربیدلی، لطفعلی بیگ (۱۳۳۶) *آشکده‌آذر*. تصحیح حسن سادات ناصری. بخش نخست. تهران: امیرکبیر.
- ابراهیم‌خان خلیل، نواب علی. صحف ابراهیم. کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران. میکروفیلم شماره ۱-۱۳۶.
- ابوطالب‌خان تبریزی اصفهانی. خلاصه‌الافکار (خطی). کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- اختر هوگلی، محمدصادق خان (۱۳۹۲) *آفتاب عالم‌تاب*. تصحیح مرضیه بیک‌وردی. جلد اول. تهران: سفیر اردهال.
- اشپرنگر (۱۸۵۴) *فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه پادشاهان اوده*. به‌سفارش دولت هند. کلکته.
- الهی همدانی، میرعمادالدین. تذکره خزینه گنج‌الهی (خطی) کتابخانه برلین. شماره ۶۴۶.
- انصاری کازرونی، ابوالقاسم بن ابی‌احمد (۱۳۸۶) *سلم‌السموات*. تصحیح عبدالله نورانی. تهران: میراث مکتوب.
- اوحدی، تقی‌الدین محمد (۱۳۸۹) *عرفات‌العاشقین و عرصات‌العارفین*. تصحیح ذبیح‌الله صاحبکاری. تهران: میراث مکتوب.
- اهلی ترشیزی (۱۹۷۱) *دیوان مولانا کمال‌الدین اهل‌ی ترشیزی*. تصحیح شمعون اسرائیلی. هند: دانشگاه علیگره.
- اهلی شیرازی (۱۳۶۹) *دیوان‌اشعار*. تصحیح حامد ربانی. چاپ دوم. تهران: سنایی.

- ایمان، رحم علی خان (۱۳۴۹) *منتخب الطایف*. تهران: تابان.
- براون، ادوارد (۱۳۳۵) *تاریخ ادبی ایران*. جلد پنجم. تهران: ابن سینا.
- بغدادی، اسماعیل (۱۹۵۱) *هدیه العارفین* (اسما المومنین و آثار المصنفین). جلد دوم. بیروت.
- بهارى سيستانى، ملك شاه حسين بن غياث الدين محمد. *خير البيان*. نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی. شماره ۹۲۳.
- جعفریان، رسول (۱۳۸۷) *از یورش مغولان تا زوال ترکمانان*. چاپ ششم. تهران: کانون اندیشه جوان.
- حاج داوودی، سیدکمال (۱۳۷۷) *اثر آفرینان*. جلد اول. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- خاقانی، افضل‌الدین ابراهیم بن علی (۱۳۸۹) *دیوان اشعار*. تصحیح و تحشیه و تعلیقات علی عبدالرسولی. تهران: سنایی.
- خانلری (کیا)، زهرا (۱۳۶۶) *فرهنگ ادبیات فارسی*. چاپ سوم. تهران: توس.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین (۱۳۷۲) *مآثر الملوك: به‌ضمیمه خاتمه خلاصه الاخبار و قانون همایونی*. تصحیح میرهاشم محدث. تهران: موسسه خدمات فرهنگی رسا.
- خوشگو، بنداین داس (۱۳۸۹) *سفینه خوشگو*. تصحیح سیدکلیم اصغر. تهران: مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- خیام‌پور، عبدالرسول (۱۳۹۳) *فرهنگ سخنوران*. چاپ دوم. تهران: طلایه.
- درایتی، مصطفی (۱۳۸۹) *فهرستواره دست‌نوشته‌های ایران (دنا)*. جلد یازدهم. تهران: مجلس شورای اسلامی.
- دزفولیان، کاظم (۱۳۹۰) *فهرستواره ادبیات فارسی*. تهران: طلایه.
- رازی، امین احمد (۱۳۸۹) *تذکره هفت اقلیم*. تصحیح محمدرضا طاهری. جلد اول. چاپ دوم. تهران: سروش.
- زمانی، کریم (۱۳۸۷) *شرح جامع مثنوی معنوی*. جلد چهارم. چاپ شانزدهم. تهران: اطلاعات.
- زنوزی تبریزی، محمدحسن بن عبدالرسول بن حسن حسینی فانی. کتابت ۱۲۱۶ق. نسخه خطی کتابخانه مجلس. شماره ۱۳۰۳.
- سام میرزا صفوی (۱۳۸۹) *تحفه سامی*. تصحیح و تعلیقات فاطمه انگورانی. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- سامی (۱۸۹۹) *قاموس الاعلام*. جلد ۲. استانبول. مطبعه سی.
- سبحانی، توفیق (۱۳۸۶) *تاریخ ادبیات ایران*. تهران: انتشارات زوار.
- سعدی، مصلح بن عبدالله (۱۳۷۹) *کلیات سعدی*. بهاء‌الدین خرمشاهی (براساس تصحیح فروغی). چاپ دوم. تهران: دوستان.
- شیخ مفید (داور) (۱۳۷۱) *تذکره مرآت الفصاحه*. تصحیح محمود طاووسی. شیراز: نوید شیراز.
- صبا، محمد مظفر حسینی (۱۳۴۳) *روز روشن*. تصحیح و تحشیه محمدحسین رکن‌زاده آدمیت. تهران: کتابخانه رازی.

- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۸) *تاریخ ادبیات در ایران*. جلد چهارم و پنجم. چاپ پنجم. تهران: فردوس.
- طاهری شهاب، سیدمحمد (۱۳۴۶) *ارمغان*. دوره سی و ششم، شماره ۵۰۶.
- عظیم‌آبادی «عاشق»، حسینقلی‌خان (۱۳۹۱) *نشر عشق*. تصحیح و تعلیقات سید کمال حاج‌سیدجوادی. جلد اول و چهارم. تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب.
- علیخان آرزو، سراج‌الدین (۱۳۸۳) *مجمع‌النفایس*. به کوشش زیب‌النساء علی‌خان. اسلام‌آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- علیشیر نوایی، میرنظام‌الدین (۱۳۳۶) *تذکره مجالس‌النفایس*. به سعی علی‌اصغر حکمت. تهران: کتابخانه منوچهری.
- فخرالزمانی قزوینی، ملاعبدالنبی (۱۳۶۷) *تذکره میخانه*. تصحیح احمد گلچین‌معانی. چاپ پنجم. تهران: مروی.
- قاجارگنج‌های، مهدی‌قلی، لب‌اللباب. نسخه خطی کتابخانه مجلس. شماره ۸۸۰۵۱.
- قدرت‌الله گویاموی (۱۳۹۱) *نتایج‌لافکار*. تصحیح یوسف‌بیگ باباپور. چاپ دوم. قم: مجمع ذخایر اسلامی.
- کاشانی، تقی‌الدین (۱۳۸۴) *خلاصه‌الاشعار و زبدة‌الافکار* (بخش کاشان). به کوشش عبدالعلی ادیب برومند و محمدحسین کهنمویی. تهران: میراث مکتوب.
- گلچین معانی، احمد (۱۳۶۳) *تاریخ تذکرة‌های فارسی*. چاپ دوم. تهران: کتابخانه سنایی.
- _____ (۱۳۴۰) *فرمان سلطان حسین‌میرزا در باب سفر حج مولانا اهلی خراسانی*. نشریه فرهنگ خراسان ۲ (۸-۹): ۱۰-۱۴.
- _____ (۱۳۶۸) *تذکره پیمانه*. تهران: سنایی.
- مدرس، محمدعلی (۱۳۶۹) *ریحانة‌الادب*. تهران: کتابفروشی خیام.
- مروارید، عبدالله، کتابخانه مجلس شورای اسلامی. نسخه خطی. شماره ۸۰۶۸.
- بی‌نام. خرابات. نسخه خطی. کتابخانه ملی ملک، شماره ۳۸۴۱.
- ناظم تبریزی، محمد (۱۳۸۸) *نظم‌گزیده*. مقدمه و تصحیح آذرمیدخت صفوی.
- نثاری بخاری، سیدحسن خواجه نصیب‌الاشراف (۱۳۷۷) *مذکر/حباب*. تهران: مرکز.
- نظمی تبریزی، علی (۱۳۶۳) *تذکره دویست سخنور*. تهران: تابش.
- نفیسی، سعید (۱۳۴۴) *تاریخ نظم و نشر در ایران و در زبان پارسی*. تهران: فروغی.
- واردی، زرین (۱۳۸۴) «مضامین رایج در شعر برخی از شاعران قرن نهم». *مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز*. ۲۲(۱): ۴۲-۹۲.
- واله داغستانی، علی‌قلی‌خان (۱۳۸۱) *ریاض‌الشعرا*. تصحیح و مقدمه ابوالقاسم رادفر. جلد اول. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

- هدایت، رضاقلی خان (۱۳۸۲) *مجمع الفصحا*. چاپ دوم. تهران: امیرکبیر.
- هدایت، محمود (۱۳۵۳) *گلزار جاویدان*. جلد اول. تهران: چاپخانه زیبا.
- یوسف اهل، جلال‌الدین (۲۵۳۶) *فرائد غیائی*. تصحیح حشمت مؤید. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- _____ *تحفةالسلطان فی مناقب النعمان*. خطی. کتابخانه مجلس شورای اسلامی. شماره ۲۸.
- _____ *اربعین جلالی*. خطی [میکروفیلم]. دانشگاه تهران. شماره ۴۱۹۹- ف.